

زندگینامه کارنامه دبی طالب آملی

(۱۲)

دکتر فرامرز گودرزی

طالب درباره معلومات و حافظه خویش میگوید :
آن کس که مرا دارد اگر بشناسد فارغ ز کتابخانه آفاق است .
درباره استفاده از مکتب استاد چنین میسراید :
این طرفه که از سحاب تعلیم مرا گوش آبتن شد و زبان زاد سخن
مرحوم طاهری شهاب در ادامه گفتار خود مبنی بر پیسوادی و عامی بودن طالب چنین
اظهار نظر می نماید :

«دلیل دیگری که مورد اثبات نظریه ماست! در عدم کسب علوم و فنون طالب!! اظهارات
یکی از معاصران طالب بنام منشی فیروز (منشی شاهجهان) است که صاحب تذکره «مخزن الغرایب»
بدینگونه آنرا نوشته است : (درشهر سنه ۱۰۲۹ هجری که رایات ظفر آیات از خطه گجرات
مراجعت نموده به بلده دارالسرور فتحپور نزول فیض وصول ارزانی فرمود، بنا بر استماع چند
بیت از نتایج سلالة الفصحاء ملك الشعراء طالب آملی دل سخن پذیر را سخن دلپذیر گریبانگیر
گردیده من و درویشی و دلریشی بجانب تالاب که خیمه ای همچو حباب در آنجا برپا
بود، روان شدیم، او برنگ معتكف دیر در بروی غیر بسته با کتاب صحبت میداشت بعد از لوازم
مصافحه و مراسم معانقه، دیدیم فرشته ایست - آب و گل سرشته و صورت روحانی است در لباس
نهفته مرا تنگ در بغل گرفت و دست دراز کرد و کمر بند من واکرد و اجزای اشعار
و اوراق مسوده بر آورده با یکدیگر گرم صحبت بودیم ، درین اثنا میرزائی ، جانفرسائی ،
گره چشمی، پلنگ خشمی، زرد موئی، آبله روئی، دیوان خاقانی بدست جهت تعلیم آمد. طالبا
گفت میرزا امروز مرا معذور دارید که مردی، همدردی یافته ام میخواهم که دل خالی کنم .
گفتم راست است، برای صحبت دو کس کم ، و سه کس بسیار، اما بوساطت کتاب صحبت بهتر
میتوان داشت و میرزا را نشانده شروع در تعلیم قصیده کرد :

در پرده دل آمد دامنگشان خیالش جان شد خیال بازی، در پرده وصالش
و چون از فرد :

در مرکز مثلث بگرفته ربع مسکون فریاد اوج مریخ از تیغ مه صقالش
سرسری گذشت. گفتم از معنی این بیت چه فهمیده اند؟ میرزا مانند شاربک بیچاره دهن باز ماند.
طالب خود متصدی بیان معنی گردید، از آنجا که او شاعر محض بود، حالت فضیلت نداشت، از
عهده جواب بر نیامد شروع در لاطائل کرد. فقیر را به مقتضای جوانی که انتهای کمال نادانی
است خنده آمد. طالب ازجا درآمده گفت این قسم شعر را شما در هندوستان بدرس میخوانید

ومن بناخن پای مینویسم، گفتم شعر گوئی دیگرست و شعر فهمی دیگر، ازین حرف بیشتر آزرده شد. او از آن طرف صوفی وار سر بز انوی تفکر فرورد و من از این طرف شرمسار سر خجالت در پیش انداختم. آخر من از کرده خود پشیمان شده فکری اندیشیدم که تقریری برانگیخته اورا باز بر سر حرف بیاورم و تلافی گفتگو نموده برخیزم. گفتم دیروز کدام شعر ملازمان در محفل پادشاهی مذکور بود که فضلی فصیح زبان و شعرای بلیغ بیان بر آن گرفتگی کردند، خواند:

عنبر افسرده ام در پرده دارم بوی خوش گر بهرم گرم میسازند، بوئی میدهم
نواب خانی آصف مکانی فرمودند که، افسرده بر چیزی اطلاق توان کرد که خشک
شود و بهم بر آید و عنبر این قسم نیست. فضلا و شعرا همه تصدیق قول ایشان نمودند، گفتم، قدا
لفظ افسرده را بر سنگ اطلاق کرده اند، چنانچه خاقانی گوید:

ورد تو این بس است که با غیث الغیث کر فیض او به سنگ فسرده رسد نما
شگفته شد و گفت؛ برای من این بیت را بر پارچه بنویسید، بموجب گفته او عمل نموده جراح
جانبش را اندمال داده برخاستم. این سخنی است از یکی از معاصران طالب که او را در اوج
کمال شهرت شاعری دیده و با آموزش پرداخته است که جز قریحه فطری دانشی نیندوخته و بهره ای
از فنون ادب بدست نیاورده بود. «!!

قسمتهای نقطه چین شده، بخشهایی ازین دیدارست که شرح آنرا، مرحوم طاهری شهاب
زائد دانسته و حذف کرده است، ولی برای بررسی حاصل این ملاقات مطالعه قسمت های حذف
شده، مخصوصاً بخش دوم آن لازم می آید، که خلاصه آن بدین شرح است «پس از مضافه و معانقه
از سبب ملاقات پرسش شد، گفتم چند شعر شما را شنیده بودم طالب ملاقات شدم اشعار را پرسید
کدامند، این اشعار را خواندم

لب از گفتن چنان بستم که گوئی دهان بر چهره زخمی بود و به شد

* * *

مزه ای در جهان نمی بینم دهر گوئی دهان بیمارست

وقتی این شعر را خواندم:

مردم ز رشک چند به بینم که جام می لب بر لبش نهاده و قالب تهی کند

او اینجا دفتماً بلند شده در آغوشم گرفت و از ذوق شعر و سخن فهمی من بسیار تمجید
کرد و بعد خواهش کرد کمربند را باز کرده راحت کنم و یکی دو روز در آنجا توقف نموده
و مهمان او باشم. «

از گفته های شیخ فیروز منشی درباره ملاقاتش با طالب نکات زیر استنباط می شود:

۱ - شیخ وقتی وارد خیمه و خرگاه طالب، که بر لب استخری برپا شده بود، میشود،
او را در حال مطالعه می بیند و چنین می نویسد «در بروی غیر بسته با کتاب صحبت میداشت»
این موضوع میرساند که طالب مردی باسواد و کتابخوان و اهل تتبع و تحقیق بوده است و حداقل
قسمتی از اوقات شبانروزی خود را به مطالعه اختصاص میداده است.

۲ - شیخ چند بیت از اشعار طالب را بر او فرو خوانده و این مطلب دلیل بر آنست که،
طالب در سال ۱۰۲۹ یعنی اوایل ملک الشعرائی خویش، از اشتهار کافی برخوردار بوده و شاعر
بسیار موفقی به شمار میرفته، زیرا مرد فاضلی چون شیخ فیروز منشی اشعار او را از حفظ
داشته است.

۳ - نکته بسیار مهمی که ازین برخوردار بدست می آید آنستکه طالب علاوه بر تحقیق
و تتبع در شعر و ادب پارسی، معلم و مدرس ادبیات نیز بوده است زیرا به شاهدگان بآری
(میرزایان) فن شعر را درس میداده.

۴ - احاطه طالب بر شعر و شاعری پارسی مسلم میگردد ، زیرا او به شاهزادگان باری دیوان خاقانی را تدریس میکرده است . تعلیم دیوان خاقانی ، آنهم به شاهزاده‌ای باری را نمیتوان کار سطحی و سرسری انگاشت ، زیرا شاهزادگان تیموری و باری ، همه اهل علم و ادب و هنر بوده و از شعر و ادبیات پارسی و خوشنویسی و نقاشی اغلب بهره وافر داشته‌اند ، و از طرفی کسانی که با شعر و شاعری سروکار دارند ، میدانند که مطالعه دیوان خاقانی و فهم سخن او تا چه حد دشوارست و مسلماً تدریس آن ، بدون احاطه بر علوم و فنون رایج در زمان زندگی خاقانی ممکن نیست . البته اگر شاگرد ، فردی نوسواد و عادی باشد ، میتواند تعقیدات شعر خاقانی را ، هر طور که شده ، بصورتی جلوه داد و او را راضی کرد ، ولی وقتی شاهزاده‌ای با کمال طرف صحبت باشد ، آنوقت نمیتوان از زیر کار دررفت و با اصطلاح مطالب را سرسری معنی و تفسیر نمود .

۵ - مهربانی و خوش خلقی و مهمان‌نوازی طالب به ثبوت میرسد ، شیخ منشی بی مقدمه و ناخوانده بر او وارد میشود و مزاحم مطالعه وی میگردد و به عبارت دیگر عیش او را منغض مینماید ، ولی طالب بجای اعتراض ، با روئی گشاده و چهره‌ای بشاش پذیرای او شده و ویرا دعوت به نشستن میکند و پس از پی بردن به کمالات شیخ منشی روی او را میبوسد و خواهش میکند تا چند روزی میهمان او بوده و استراحت کند .

۶ - خویشن‌داری و سکوت طالب در برابر کسانی که بی جهت از او انتقاد میکردند ثابت می‌شود و این مطلب شاهد صادقی بر خاموشی گاه و بیگاه او در برابر مخالفان است . بعضی‌ها این سکوت را حمل بر ابتلای او بجنون در اواخر عمر کرده بودند ، در صورتیکه می‌بینیم او در اوایل ملك الشعرائی و اوج شعر و شاعری خویش نیز این رویه را بکار می‌بسته است . شیخ منشی ، در جلسه درس طالب به شاهزاده باری ، هنگامیکه او اشعار خاقانی را به شاگردش تعلیم میداده ، برخلاف آداب مرسوم در جلسات درس ، که نبایستی در موقع تدریس در کار مدرس دخالت کرد و اگر ایرادی وارد باشد ، پس از ختم جلسه می‌توان به معلم یادآور شد ، به تفسیری که طالب از شعر مورد بحث مینماید ، خندیده و او را ناوارد به فهم شعر و سخن ناشناس میخواند ، طالب بی ادبی شیخ را به سکوت بر گرار میکند و برای آنکه او را نرنجاند بی پاسخ گوئی بر نمی‌خیزد ، در حالیکه میتواند با انکاء به موقعیت ممتاز خویش در دربار شیخ را به شدیدترین وجهی از خود براند . در برابر چاپلوسی او نیز ، که پس از آن رفتار دل‌آزار و خارج از ادب دیگر نمیتوانسته به مثابه آبی بر روی آتش باشد ، طوری عمل میکند که شیخ راضی و بدون خاطر ناخوشایندی خدا حافظی کرده و محفل او را ترك مینماید ، یعنی با آنکه دیوان خاقانی را در اختیار داشته و آنرا تعلیم نیز میداده ، با اینحال برای خوشنودی شیخ از او خواهش میکند که مصرع مورد استناد خود را ، که از اشعار خاقانی بوده - کز فیض او به سنگ فسرده رسد نما - ، برای وی بنویسد ، بنظر میرسد که طالب بدون آنکه شیخ متوجه شود و دل آزرده گردد ، او را پیش شاگرد خویش به مسخره گرفته و دست انداخته است .

۷ - شیخ فیروز گویا شخص ناآرامی بوده و از اعتدال عصبی بهره‌ای نداشته است ، زیرا شاهزاده مشتاق فراگیری ادبیات پارسی را ، بی جهت مورد عتاب قرار داده و با کلمات موهن جان فرسا ، پلنگ خشم و غیره از او یاد میکند ، در صورتیکه آن بیچاره ، گناهی جز علاقه به شرکت در جلسه درس طالب نداشته است . بنظر میرسد که شیخ منشی نسبت به افراد طبقات ممتاز اجتماع خوش بین نبوده و چه بسا که اظهارات او درباره طالب نیز از همین بد اندیشی و کینه‌توزی او نسبت به بزرگان سرچشمه گرفته باشد .

۸ - شیخ فیروز روشن نکرده است که بیت مورد بحث را طالب چگونه تفسیر نموده و نظر خود او - یعنی شیخ فیروز - چه بوده ، تا بتوان با مقایسه تفاسیر آن دو ، قضاوت نمود که حق با کدامیک بوده است .

اصولاً باید گفت، تفسیر اشعاری مانند بیت مورد بحث، ضابطه صحیح و روشنی ندارد و هر کسی بزعم خود می‌اندیشد که برداشت او درست است و استنباط دیگران را نادرست و اشتباه می‌پندارد.

۹ - در اینکه شیخ فیروز مرد ملاً و باسوادی بوده شکی باقی نمی‌ماند، زیرا او اشعاری از دیوان طالب را از حفظ داشته و براو فرو خوانده که ذوق ادبی و احاطه او را در شعر و شاعری طالب میرساند، ولی همانطور که اشاره شد مرد ناآرامی بوده و شاید میخواست با شرح ملاقات خود با طالب و نشان دادن برتری خود براو از حیث علمی، برای خویشتن کسب نام و شهرت کند، تا هر جا نام طالب برده می‌شود اسم او هم در میان باشد، درینمورد شاعر چه خوب گفته:

مگر به هم‌رهی دیگران فتم در دام و گرنه کس نکند قصد صید همچومنی

اگر بررسی خود را در شرح حال گذشتگان ادامه دهیم نمونه‌هایی ازین دست را در تذکره‌ها برای اغلب شعرا، ادبا و اربابان فرهنگ و هنر خواهیم یافت و به صحت واقعه‌ای که منشی فیروز نقل میکند بیش از پیش مشکوک خواهیم شد.

شادروان طاهری شهاب دلایل دیگری نیز در اثبات بیسوادی طالب عرضه میدارد از جمله می‌نویسد «طالب چکامه‌ای هم در مدح میرزا محمد شفیع خراسانی وزیر مازندران سروده به مطلع ذیل:

بیا که شاهد شوخ بهار چهره گشاد کنون غمی که بجان بسته‌ای بده بر باد
در این چکامه طالب با صراحت لهجه اظهار میدارد که چنین جبهه هیچ استادی را نوبر نکرده، زخم سیلی ناصحی را نچشیده‌است!! و تنها غریزه فطری بدو (اینهمه جوش استعداد) در سخن سرائی داده است چنانکه خود گوید:

من آن مجسم فیض که بی تأمل وغور ندیده لذت يك زخم سیلی ناصح
همین به فیض جبلی و نشئه ذاتی چو زاید از قلم طفل معنی بگری
توان در آب و گلم دید جوش استعداد نکرده نوبر يك چنین جبهه استاد
گرفته طنطنه شهرتم دیار و بلاد رسد ز نه فلکم تحفه مبارکباد

در اشعار فوق و دیگر آثار طالب، هیچگاه به نکته‌ای که دلیل بر عدم کسب معلومات متداول زمانه باشد، بر نمی‌خوریم و برعکس استفاده او از دانشهای رایج در آن دوران از مضمون آثارش بخوبی هویداست.

برای آنکه احاطه طالب بر علوم و فنون رایج در زمانش به اثبات برسد، ابیاتی چند از آثار نوجوانی، یعنی کارهای اولیه او، که در دوران اقامتش در مازندران سروده شده گلچین می‌شود. نکته جالب آنکه این اشعار متعلق به سنینی در حدود شانزده تا بیست سالگی عمر اوست. ابیات زیر از قصیده‌ای در مدح میرابوالقاسم ترشیزی حاکم آمل انتخاب شده‌است.

آنم که ضمیرم به صفا صبح تزدست فخرالشعرا ، طالب شاداب ضمیرم
بی‌کاوش اندیشه من خون معانی بی‌کاوش اندیشه من خون معانی
گل باغچه طبعم ، ارواح نسیم است گل باغچه طبعم ، ارواح نسیم است
چندانکه مرا حسن هنر جلوه فروشت چندانکه مرا حسن هنر جلوه فروشت
گلچین خرد سامعه را کرب انصاف گلچین خرد سامعه را کرب انصاف
سنجیدن افکار من و مبتذل خصم سنجدیدن افکار من و مبتذل خصم
تا گریه عطری ز نفس گستری باد تا گریه عطری ز نفس گستری باد
پا بر دومین پایه اوج عشراتم پا بر دومین پایه اوج عشراتم

چون باد مسیحم ، نفسی پاك نهادست چون باد مسیحم ، نفسی پاك نهادست
كاوازه نطقم ، گهر گوش بلادست كاوازه نطقم ، گهر گوش بلادست
در عرق دل فیض ، مهیای فسادست در عرق دل فیض ، مهیای فسادست
آذرکده فکرم ، خورشید رمادست آذرکده فکرم ، خورشید رمادست
اوراد فلك ، نغمه «چشم‌ت مرسادست» اوراد فلك ، نغمه «چشم‌ت مرسادست»
صد نیش صمیخیش نهران دررگ و یادست صد نیش صمیخیش نهران دررگ و یادست
این لمس گل‌سوری و آن خرط قنادست این لمس گل‌سوری و آن خرط قنادست
بو برده که ناف قلم ناهه سوادست بو برده که ناف قلم ناهه سوادست
وینک عدد فتم از آلاف زیادست وینک عدد فتم از آلاف زیادست

برهنده و منطقی و برهیئت و حکمت
 وین جمله چو طی شد نمکین علم حقیقت
 تیر حکمی چون به کمان آرم اول
 با هیأتیانم چه کشاکش که به چینم
 زبید که به جز آیت شکر ننگارند
 کلکم چو ز خط عقد نگار آید گوئی
 پوشم نسب شعر چو دانم که تو دانی
 آن گلبنم القصه که از هر گل شاداب
 وین جمله اثر نامزد طینتم از چیست
 دستور زمان میر ابوالقاسم عادل
 آن ناظم اقبال که با تربیت او
 در رزم قضا قدرت و تقدیر شکوهست
 در عهد سبکباری او خیل هیولی

دستیست مرا ، کش ید بیضا ز عبادست
 کاستاد علومست برین جمله مزادست
 بر طبع فلاطون الهیم گشادست
 اقلیدسشان عامی نشنیده سوادست
 بر سقف سخن گرمش ارکان وعماست
 گوهر کدهها در دل تاریک مدادست
 کان پایه مرا ثامن این سبع شدادست
 عطری دگرم در شکن طره بادست
 از تربیت آصف دریا کف رادست
 کز معدلتش ظلم نواگستر دادست
 شهبال هما نامزد بازوی خادست
 در بزم ملک جبهه و درویش نهادست
 از حمل صور بر لبشان نغمه دادست

در قصیده بالا که بیش از پنجاه بیت است، طالب علاوه بر نشان دادن زبردستی خویش در شاعری و بکار بستن صنایع شعری با سواد خود و استفاده از مکتب استاد را برای کسب علوم، به اثبات میرساند.

بکار گرفتن لغات و ترکیباتی مانند رماد (خاکستر)، خاد (زغن)، خرط قتاد (تراشیدن خار) که آنرا با استادی در برابر «لمس گل سوری» قرار داده، سبع شداد (هفت فلک یا آسمانهای هفتگانه) و اشاره به نکات و اصطلاحات فلسفی مانند «گون و فساد» و «هیولی و صوت» و از عهده مفهوم آن با چیره دستی در شعر بر آمدن، نمیتواند کار نوجوان بیسواد باشد.

ایات زیر از قصیده ایست که بالغ بر شصت و هفت بیت شعر دارد و در مدح میرزا محمد شفیع خراسانی والی خراسان و مازندران و گیلان سروده شده است، چون مربوط به سنین قبل از بیست سالگی طالب است میتواند شاهد صادقی بر فضل و کمال و میزان سواد او باشد.

بیا که شاهد شوخ بهار چهره گشاد
 نسیم سلسلهها در جهان پریشان کرد
 شکفت طبع به حدی که اهل ماتم را
 هوا ز فیض لب غنچه شد تبسم زار
 تموجات هوا برد عرض جوهر روح
 ز فیض رایحه بوستان بوقت رعاف
 کنونکه جذب رطوبت نموده منع اثر
 ز یمن عاطفت اعتدال آب و هوا
 که از تشیمن بستان بوقت بالیدن
 بوقت خنده لب غنچه آشکارا کرد
 عجب مدان و کمین شوخی ترنم گیر
 هوا گشاده در انبساط نزدیکست
 اگر نسیم کند میل حشر سوختگان
 ز شوخی اثر نوبهار نزدیکست
 جهان به مرتبه ای گشته انتعاش انگیز
 نشاط ریخته چندان بروی هم که سپهر
 گره ز گوشه ابروی خوشدلی برخاست
 شکفتگی ره دلها گرفته تا جانی

کنون غمی که بجان بسته ای بده بر باد
 که رفت ز زمزمه زلف دلبران از یاد
 زبان ز مرثیه خوانی بموج نغمه فتاد
 چمن ز عکس دل عندلیب عیش آباد
 چو امتزاج درآمد میان شبنم و باد
 دماغ باد صبا خون غنچه بیرون داد
 بدل چه نشتر مژگان، چه نشتر فساد
 چنان فتاده خلاف از میانه اضداد
 نهال شعله هم آغوش خاست با شمشاد
 هر آنچه از لب مستان عشوه داشت بیاد
 اگر ز بلبل تصویر سرزند فریاد
 که زخم دل شود از ننگ التیام آزاد
 هزار نخل برومند سر کشد زرماد
 که خون لاله ترشح کند ز دامن باد
 که شخص غم کند از نام خویش استبعاد
 بطرف دامن روید ز خاک خاطر شاد
 ز آشنائی چین شد جبین غم آزاد
 که طفل غنچه تبسم فشان ز مادر زاد

آنگاه به ستایش ممدوح می‌پردازد .
چون نقل شواهد بیشتر باعث بدرازا کشیدن این مبحث خواهد شد، بمصداق «آنجا که
عیان است چه حاجت به بیان است»، بحث را با ذکر چند بیتی از اشعار طالب، که در آن اشاراتی
به فلسفه و حکمت و علوم دیده می‌شود، خاتمه می‌دهم :

بر من کنون که حکمت یونان مسلم است خسند به لاسلم اعدا دلایلم

* * *

حکمت یونانیان بس است شنودم هرزه خود گر شنودمی چه غمستی

* * *

چشم حکمی ز نور دین محرومست کش مردم دیده نقطه موهومست

* * *

در بیت زیر طالب به این نکته که قدماء وجود خلاء را محال می‌انگاشتند اشاره می‌نماید:
خالی نیم که هست وجود خلاء محال مغزم اگر تهی است ز خون استخوان پرست
در ابیات زیر طالب ابتداء با تعبیر زیبایی وجود خلاء را ثابت مینماید و سپس اشاراتی
به علوم هیئت و شیمی میکند :

* * *

در عهد جود تو حکما کیسه‌های کان افشانده‌اند و حکم ثبوت خلاء کنند
روشندلان رأی تو چون حمله آورند خورشید را به حکم تکاسف سها کنند
فی الفور بی کرشمه انبیق و ناز قرع اجزای ممترج را از هم جدا کنند
در بیت زیر از «میل به مرکز» سخن می‌گوید :

آتشی تا عشق ما را در نهاد خاک ریخت میل مرکز خاک ما را بر سرافلاک ریخت
در اشعار زیر نیز نکاتی از فلسفه و علوم گنجانیده شده است :

بکنه جوهر ذات تو چون رسم هیهات هنوز طفل صفت عقل من هیولائی

* * *

می نار بسیطی است که چون شعله زند خشت خم اگر خام بود پخته شود

* * *

چو سیمای جوهر ز فولاد هندی نمایسد هیولای نطق از بیانم

* * *

«شفا» نسخه‌ای از اشارات کلکم «اشارات» رمزی ز سر بیانم

* * *

ز عدلش بیک صورت آمد بخاطر هیولای ضحاک و نوشیروانم

* * *

نیّر رأیش چو فیض نور کند عام کس نشناسد ز شعله جسم دخانرا
جان ده و می گیر، ور زیان کنی از من جان دگر مفت خواه جبر زمانرا

* * *

لوح ضمیرت ز بس چو آینه صافست حسن گمان تو برده عرض یقین را
تا بود از مرکز و ز دایره گفتار حکم شناسان دور چرخ برین را
باد درون حصار مرکز عمرت دایره انتها شهر و سنین را

* * *

تیغ پرگاریت شود چو محیط نقطه خاک مرکز خون باد

* * *

تو گفتی کافتاب ارتفاعی کسوف آورده بر خط الشعاعی

* * *

بهر میزان ارتفاع صفاش همه اوراق گل سطرلابی
در بیت زیر طالب فرضیه جالبی درمورد باران ارائه میدهد که تفسیری بر نظریه علمای

قدیم است :

از آفتاب حامله گردیده ، لاجرم زین تیره ابر قطره منور فروچکد
برای اثبات بیشتر احاطه طالب بر ادبیات پارسی رجوع شود به تحشیه‌ای که استاد
ارجمند گلچین معانی بر یکی از ابیات ساقی‌نامه او : (دوسوزنده گردید مجلس فروز - یکی
عودساز و دگر عودسوز) در تذکره میخانه نگاشته‌اند.

۱ و ۲ - جالب آنکه ابیات فوق را شادروان طاهری شهاب که معتقد به بیسوادی طالب است از ابیات
جالب و مضامین بی نظیر سبک هندی میدانند.

